

اتحادیه های کارگری دنیا و سندیکالیست های ایرانی

فعالین لغو کار مزدی

دوشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۸۷

تاریخ سندیکالیسم تاریخ سازش های زشت است. زشتی خدمت به ماندگار سازی سرمایه داری و حفاری خندق مرگ بر سر راه تازش و تعرض جنبشی که هر گام پیروزی آن گامی در راه رهاسازی بشر از شر مصائب جهان موجود است. کارنامه جنبش اتحادیه ای چنین است اما اوراقی از تراز کار این جنبش یادمان بدترین زشتی ها در کار گسیل توده های کارگر دنیا برای ذبح فاجعه بار انسانی در آستانه خدمت به نظام سرمایه داری است. آنچه اتحادیه ها در شامگاه تیره شروع جنگ امپریالیستی اول انجام دادند به طور قطع نمونه بارزی از این فاجعه آفرینی ها بود اما آنچه امروز انجام می دهند نیز دست کمی از حوادث سیاه آن روزها ندارد. در آن زمان بخشی از طبقه کارگر بین المللی با همه کسر و کمبودهای اساسی با صلابتی پرشور علیه رویکرد جنایتکارانه اتحادیه ها شوریدند، شورش و خیزش و اعتراضی که امروز با کمال تأسف جای همان اندازه اش هم بسیار سخت خالی است.

روزهای جاری روزهایی است که نمایندگان فکری و سیاسی، اقتصاددانان و نهادهای بین المللی سرمایه و کل طبقه سرمایه دار و دولت های آن ها شب و روز فریاد می زنند که « آنچه به چشم می بینند به راستی نقطه پایان جهانی است که می شناسند» خطر بحران زمین و زمان را بر سر آنان خراب کرده است. همه جا سخن از بحران است و همه جا غوغای کمک خواهی غول های عظیم سرمایه داری و نیرومندترین و مخوف ترین قطب های سرمایه جهانی گوش فلک را کر کرده است. بحران همه را در گرداب استیصال از توان انداخته است اما همین سرمایه داران، همین تراست های غول پیکر مالی و صنعتی، همین دولت ها، همین طبقه سرمایه دار هیچ فشار تعیین کننده و سرنوشت سازی در هیچ کجای دو قاره اروپا و امریکا از سوی جنبش کارگری بر روی سینه خود سنگین نمی بینند. در این قلمرو برعکس حوزه نخست دنیای آرامش و آسایش و خیال راحت حکمفرما است. چرا؟ آیا پلیس و ارتش و سازمان های امنیتی زیر زمینی و اختاپوسی سرمایه داری با حمام خون و باران گلوله و بمب افکن خطر جنبش کارگری را از سر سرمایه رفع کرده و رفع می کنند؟ نه! تا آنجا که از این دو قاره صحبت می کنیم عجالتاً چنین نیست. سرمایه داران و دولت های سرمایه داری در شرائط روز کشورهای این دیار، هیچ نیازی به بسیج چنین نیروهائی نمی بینند. وجود چنین خطری را بر سر خود سنگین احساس نمی کنند. احتیاج به چنان ساز و برگ و بسیج و صرف نیرو و هزینه ای ندارند. دنیا برای آنان تا جایی که به خطر جنبش کارگری دو قاره مربوط است بسیار امن و امان است. پس باز هم و این بار به طور جدی تر باید پرسید که چرا؟ چه شده است؟ و چه اتفاق افتاده است؟ این خاک سرد مردگی از کجا و چگونه بر سر و روی این جنبش پاشیده شده است و در هر دم و بازدم بیشتر و بیشتر پاشیده می شود؟

پاسخ طبیعتاً مشروح است و نیاز به بازگوئی یک تاریخ دارد اما این پاسخ مشروح در یک جمله قابل تلخیص است. سرمایه داران و نظام سرمایه داری در هر دو قاره امریکا و اروپا به رغم سرکشی حداکثر طغیان موج بحران،

عجالتاً از جانب جنبش کارگری آرامش دارند، زیرا که اتحادیه های کارگری همه جا با شمشیر آخته و خارج از نیام در رکاب سرمایه و علیه هر احتمال خیزش توده های کارگر می جنگند. آنچه اتحادیه ها امروز انجام می دهند از شرارتی که در روزهای تیره و تاریک سال ۱۹۱۴ مرتکب گردیدند خیلی کمتر نیست. آن ها همه جا به نفع سرمایه و علیه هر شکل سرکشی ضد سرمایه داری جنبش کارگری در حالت جدی آماده باش به سر می برند. اتحادیه ها هستند که به محض اراده صاحبان سرمایه یا دولت ها، راه پیش بحران در ساختار بازتولید سرمایه اجتماعی کشورها را با تردستی تمام به سوی زندگی توده های کارگر نقب می زنند. آن ها هستند که در چهارچوب مهندسی روز سرمایه، بیل و کلنگ و تمامی ابزارها در دست، بحران را از یکایک کارخانه ها و تراست ها و مراکز کار و تولید و بانک ها و نهادهای عظیم مالی به سوی کومه های زیست کارگران و هست و نیست معیشتی آنان زهکشی می کنند. کافی است فقط به اخبار روزنامه ها نگاه کنید تا با چشم باز ببینید که چگونه رسالت سرشکن کردن کل بار بحران سرمایه داری بر چهاردیوار زندگی فرسوده و درهم شکسته کارگران دو قاره، گام به گام توسط اتحادیه ها به دوش کشیده می شود. این ها هستند که کارگران را به تحمل بار بحران مجبور می سازند، هر اعتراض آنان را خفه می کنند، هر بارقه تلاش توده های کارگر برای مقاومت را در نطفه می خشکانند. این ها هستند که سرمایه را از ورطه بحران به بیرون می رانند و کل هزینه این خارج سازی را از نان روزانه و پول دکتر و دارو و مدرسه و مهد کودک و بیمارستان و امکانات دوره پیری کارگران کسر می کنند. اتحادیه ها هستند که با خلع سلاح جنبش کارگری راه تهاجم بی عنان ارتش سرمایه به حوزه معیشت توده های کارگر را هموار و هموارتر می سازند.

اتحادیه ها چنین هستند و آنچه امروز می کنند همان است که از دیرباز کرده اند. ایفای این نقش توسط آن ها یک رویکرد سرشتی است. ما از سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی سخن می گوئیم و دیوانسالاری اتحادیه ای در ساختار نظم سیاسی و اجتماعی این رابطه در اردوگاه سرمایه ایستاده است و با جنبش ضد کار مزدی توده های کارگر همان برخوردی را دارد که نیاز تقابل تاکتیکی و استراتژیک سرمایه علیه این جنبش است. بحث اصلی ما در این جا تشریح بیش و بیشتر مزدورمنشی این نهادها نیست. سخن اصلی این است که در طول چند سال اخیر سندیکاسازان ایرانی از همه سو دست به کار کسب اعتبار برای همین دیوانسالاری اتحادیه ای مزدور سرمایه جهانی شده اند. آنان اصرار دارند که این نهادهای ابزار اعمال قدرت سرمایه علیه کارگران را به عنوان سازمان های ظرف پیکار طبقه کارگر کشورهای غربی به توده های کارگری ایران معرفی کنند. نامه نویسی رؤسای اتحادیه ها به سران جمهوری اسلامی را که صرفاً بخشی از مأموریت و ایفای نقش آن ها در دایره مناقشات بخش های مختلف سرمایه جهانی است به عنوان حمایت از جنبش کارگری ایران جا اندازند!!! سندیکاسازان در طول این چند سال از موقعیت ضعیف، فرسوده و سرکوب شده مبارزات توده های کارگر حداکثر بهره برداری را به عمل آورده اند. آنان تلاش دارند تا خوشه چین حمام خون های دولت سرمایه علیه جنبش کارگری باشند. فروماندگی و استیصال این جنبش را مناسب ترین شرایط برای تحمیل سندیکالیسم بر توده های کارگر سازند و به قول معروف تا تنور داغ است نان خود را پخت نمایند. طبقه کارگر ایران باید مدافعان سندیکاسازی را خوب بشناسد. تصور ما این است که در شرایط روز سندیکالیسم خطری جدی برای جنبش کارگری ایران است. در این باره پائین تر بحث می کنیم اما عجلتاً ببینیم که مدافعان سندیکاسازی و سندیکالیسم علی العموم چه کسانی هستند و چرا به این همه

عوامفریبی های زشت ضد کارگری دست می زنند؟ چرا این همه توهم می آفرینند و چرا به توده های کارگر ایران دروغ می گویند؟

عده ای از مدافعان سندیکاسازی اساساً سندیکالیست هستند. اینان نظام کارگرکش سرمایه داری را منزلگاه آخر زندگی بشر می دانند. بر این باورند که در این نظام استثمار، ستم و پایمال شدن حق و حقوق انسان ها و به ویژه کارگران وجود دارد اما شدت و وسعت این استثمار، ستمکشی ها و مظالم را می توان کمتر ساخت. می توان بر سرمایه داران فشار آورد که اندکی از سود خود بکاهند و اجازه دهند ما هم نان و لباس و مسکنی برای خویش دست و پا کنیم. می توان از دولت سرمایه داری خواست که قوانینی به نفع کارگران تنظیم و تصویب کند. می توان برای اصلاح و انسانی شدن و عادلانه ساختن رابطه خرید و فروش نیروی کار مبارزه کرد و می توان از همین نظام سرمایه داری هم حق چنین مبارزه ای را مطالبه نمود و به دست آورد. سندیکالیست ها استدلال می کنند که نظام بردگی مزدی درست است که غیر عادلانه است اما گنجایش و ظرفیت بسیار زیادی برای انعطاف، عقب نشینی و ممانعت دارد، آنسان که قادر است و حاضر است تا معیشت، رفاه و امکانات اجتماعی ما کارگران را تضمین نماید. ما می توانیم با مبارزه خود این ها را به دست آوریم و این مبارزه را می توان در چهارچوب قوانین و نظم سیاسی و اجتماعی موجود هم سازمان داد و به موفقیت رساند. آنان می گویند شانس متشکل شدن و ساختن تشکل های قانونی یعنی سندیکا در سیطره حاکمیت همین نظام وجود دارد و اگر هم دولت، طبقه سرمایه دار یا جریاناتی از این طبقه حاضر به قبول مبارزه قانونی و دادن حق تشکل و سندیکاسازی به ما نباشند باز هم درها بر روی ما اصلاً بسته نیست. با خواهش و التماس و پند و اندرز و گاهی هم اعتراض و وارد ساختن فشار می توان آنان را بر سر عقل آورد و وادار به قبول مبارزه قانونی و حق اعتصاب و ساختن سندیکا و از این نوع کارها نمود. سندیکالیست ها ادامه می دهند که سوای تمامی این ها، در درون جامعه سرمایه داری احزابی وجود دارد. احزابی که همگی مؤمن به بقای این نظام هستند اما نظرات و سیاست ها و برنامه هایشان با هم تفاوت هائی دارد. ما می توانیم هم سندیکا داشته باشیم و از درون آن برای بهبود وضع معاش خود مبارزه کنیم و هم از میان این احزاب یکی را که بهتر از دیگران است انتخاب کنیم، به آن رأی دهیم و افرادش را بر اریکه قدرت بنشانیم و از آنان خواهش کنیم یا بخواهیم که قوانین بهتری برای زندگی ما تصویب نمایند. سرتان را درد نیاوریم. حرف سندیکالیست ها بسیار سراسر است و بیشتر مصداق شعر همان شاعر ناسیونالیست افراطی ایرانی است که با الهام از شاعر دیگری از زبان سگ های مطیع اربابان می گفت «درست است که تازیانه ارباب دردناک است ولی اربابان رحم هم دارند و می توان بر خاک اره های نرم مطبخ آن ها خوابید و از دریای رحم و مروتشان سیراب شد»

در مورد درست و غلط بودن حرف سندیکالیست ها کافی است به آنچه پیرامون دیوانسالاری اتحادیه ای در دو قاره اروپا و امریکا گفتیم و به کارنامه تاریخی جنایات اتحادیه سالاران علیه جنبش کارگری کمی فکر کنیم. اقدامات روز آنها در سوئد، کانادا، آلمان، نروژ، یونان، امریکا و در همه جای دنیا نیز بسیار شفاف در پیش روی ماست. هر کارگر دارای حداقل شعور کارگری یا حداقل شعور صادقانه انسانی با چشم باز می بیند که چگونه این نهادها همه جا نقش پیشمرگان فداکار نظام سرمایه داری را برای قلع و قمع معیشت کارگران، خفه کردن مبارزات توده های کارگر، جلوگیری از کاهش سود سرمایه ها و در همین راستا جاودانه کردن نظام بردگی مزدی ایفاء می نمایند،

کارگران خوب می بینند که چگونه سران اتحادیه ها در منتهای وقاحت و بیشرمی با یک دست پیشنهاد ممنوعیت اعتصاب، با دست دیگر طرح کاهش دستمزدهای کارگران و با هر دو دست برنامه ریزی اخراج هزار هزار کارگر را آماده می کنند و با خوشرقصی تمام تقدیم سرمایه داران و تراست های عظیم صنعتی و مالی می نمایند. آنچه امروز در پیش روی ما جریان دارد یک فاجعه تمام است، فاجعه توحش سندیکالیسم و جنبش سندیکالیستی علیه زندگی و پیکار ضد سرمایه داری کارگران با این هدف که عمر نظام سرمایه داری را طولانی سازند. باز هم یک بار دیگر تأکید می کنیم که دیوانسالاری اتحادیه ای بخش لایتجزائی از ساختار نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری است و متولیان این دیوانسالاری بسیار خوب می دانند که بقای آن ها به بقای نظام بردگی مزدی پیوند خورده است. هر کارگر آگاهی در هر کجای دنیا می تواند همه این واقعیت ها را به چشم ببیند و بر همین اساس ابعاد دروغ پردازی ها و عوامفریبی های سندیکاسازان و سندیکالیست ها را هر چه دقیق تر قضاوت کند. از این ها که بگذریم توده های کارگر ایران بی پایه بودن و راجی های سندیکاسازان را کم و بیش تجربه کرده اند. سندیکاهای دست ساخت ساواک را دیده اند، نوع حزب توده ای آن را هم خوب سنجیده اند. سندیکاسازی یعنی افتادن به دام قانون بازی سرمایه و کارگران ایران معنای مبارزه قانونی با سرمایه داران را عمیقاً لمس کرده اند. ممکن است عده ای بگویند که اگر چنین است و اگر همه کارگران ایران عوامفریبانه بودن این حرف ها یا گمراهه بودن سندیکالیسم را واقف هستند پس چرا خودشان هم به دنبال سندیکالیست ها راه می افتند و اینجا یا آنجا به سندیکالیسم دخیل می بندند. این سؤال درستی است. اما پاسخ آن روشن است. آنچه را که انسان ها از سر ضعف، درماندگی و فقر و استیصال انجام می دهند نباید به حساب انتخاب و اقدام آگاهانه و آزادانه آنان گذاشت. راه افتادن کارگران نیشکر هفت تپه، شرکت واحد، یا معلمان به دنبال سندیکا و نهادهای صنفی نشان انتخاب، اعتقاد و رویکرد آنان به این نهادها نیست. حتی سرکوبی مستمر این نهادها توسط دولت سرمایه با همه توهم آفرینی های بیش از حد آن، باز هم چشم کارگران را بر روی واقعیت ها نمی بندد، زیرا آنان بسیار دیده اند و آموخته اند که هر نیروی مورد سرکوب دولت ها لزوماً دوست و همراه و همصدای آن ها نیست. توده های کارگر عریضه می نویسند، به طناب پوسیده قانون دخیل می بندند، در برابر این نهاد و آن نهاد دولتی تحصن می کنند، چه بسا در خیمه شب بازی های «انتخاباتی» به نفع این یا آن جلاد سرمایه رأی دهند اما کدام موجود انسانی شرافتمند به خود اجازه می دهد که این نوع اقدامات کارگران را به حساب باور، اعتقاد، امید و پای بندی واقعی آنان به قانون و دولت و نهادهای دولتی در ایران بگذارد؟ کارگر ایرانی در هیچ لحظه ای از حیات خود هیچ خیری از قانون و قانون بازی و مبارزه قانونی ندیده است که بخواهد به آن دل بندد. او به این ترفندها تا چشم کار می کند بی باور است و این بی باوری و بی اعتمادی را هم نه از درون کتاب ها و مطالعه آثار کلاسیک یا در زیر نور تابناک روشنگری این و آن جماعت نخبه بلکه در تجارب روزمره، در تحمل دردها و رنج ها، در جریان عبور از دریای خون پیکار به دست آورده است. این مسأله در مورد دخیل بندی کارگران به سندیکا و ساختن نهادهای صنفی آویزان به قانون سرمایه نیز صدق می کند. آنان اگر به این امامزاده های بی هیچ اعجاز روی می کنند صرفاً به خاطر آن است که دچار ضعف، فروماندگی و استیصال هستند، به طور وحشیانه سرکوب شده اند، هر نفس کشیدنشان به شلاق بسته شده است. آن ها در دنیای ضعف و گرسنگی و بدبختی و احساس فلاکت بسان غریق به هر حشیشی متوسل می شوند. هیچ انسان

شرافتمندی نباید اقدام کارگر هفت تپه، شرکت واحد یا معلمان در قبول اضطراری نهادهای صنفی را به حساب باور به کارسازی سندیکا و سندیکالیسم تعبیر نماید. در این باره باز هم پائین تر حرف خواهیم زد.

دسته دوم طرفداران سندیکاسازی، افراد یا محافلی هستند که خود را سندیکالیست نمی نامند و حتی مدعی انتقاد از سندیکالیسم هم هستند. واقعیت این است که فرق این جماعت با سندیکالیست ها فقط در یک چیز است. این که اولی ها بدون شیله و پیله و روراست سندیکالیست بودن خود را اعلام می دارند اما این دومی ها از ناخن پا تا موی سر، دچار تناقض، تشمت، دروغگوئی و شیادصفتی می باشند. یک دلیل مهم غلطیدن این افراد و گروهها به دام این تناقضات و آشوب زدگی ها آن است که عموماً به نوع دیگری از برنامه ریزی کار و تولید نظام سرمایه داری زیر نام و نشان و پرچمی دیگر ایمان دارند. آنان احزاب خود را پیشقراولان برپائی آن نوع سرمایه داری می دانند و سندیکاسازی کارگران را عصای دست لازم برای رسیدن به همان هدف تلقی می کنند، مدعی نقد سندیکالیسم هستند زیرا انتقاد خود به نوع حی و حاضر سرمایه داری را انتقاد از سرمایه داری جار می زنند! و در همین راستا خود را مخالف سندیکالیسم می دانند، در عین حال از سندیکاسازی دفاع می کنند زیرا تشکل های سندیکائی توده های کارگر را ابزاری برای جایگزینی شکل کنونی سرمایه داری با شکل مورد نظر خویش می بینند.

جماعت سومی که از سندیکاسازی دفاع می کنند در عالم واقع هیچ کدام از دو دار و دسته فوق نمی باشند، اما نهایتاً عین همان کارها و سیاست های آنان را دنبال می نمایند. اینان می گویند که در جامعه ما و در زیر موج کوبنده دیکتاتوری هار و پلیسی سرمایه هر نوع تشکل سازی به هر حال بهتر از هیچ است. بر اساس تصور این عده در شرایط خاص جامعه ایران سندیکاسازی هم سرکوب می شود و از این روی به بستری برای مبارزه میان کارگران و نظام سرمایه داری و دولت این نظام تبدیل می گردد. صاحبان این نظر شاید آدم های با صداقتی باشند اما ایراد اساسی کارشان این است که دنیای تناقضات حرف خویش را اصلاً تعمق نمی کنند. مهمترین سؤال پیش روی آنان این است که اگر در این جا حتی هر جنب و جوش سندیکالیستی هم توسط سرمایه سرکوب می شود چرا ما باید توده های کارگر را آگاهانه به دار سندیکالیسم آویزان کنیم؟! « چرا باید تحمل کرد رنج آبیاری کردن باغی که از آن گل کاغذین روید؟! » چرا باید راه مستقیم و شفاف سازمانیابی ضد سرمایه داری را از پیش پای آنان کور سازیم؟! چرا باید کارگران را به عبور از گمراهه ها دعوت کنیم و چرا باید جنبش کارگری را به لزوم عبور از این بی راهه ها و نتیجه دار بودن آن متوهم سازیم؟ و خیلی سؤالات مهم تر دیگر که فرصت طرح آن ها موجود نیست.

لیست حامیان سندیکاسازی را می توان باز هم طولانی تر ساخت اما این کار باعث اطاله کلام می شود. باید به سراغ محور اساسی بحث برویم. این که چرا سندیکاسازی واقعاً تیشه به ریشه مبارزات روز توده های کارگر است؟ و چرا باید این خطر را جدی گرفت؟ برای یافتن پاسخ مسؤلانه، درست و کارگری قبل از هر چیز چشمان خویش را باز کنیم و به فضای روز حاکم بر مبارزه طبقاتی و افت و خیز جنبش کارگری نظر اندازیم. راستش آنچه الان زیر این نام جریان دارد فقط و فقط آمیزه ای از دو پدیده نامتجانس و بسیار ناهمگون است. عده ای از سر فرصت طلبی و دکانداری و مردارخواری مروج سندیکاسازی شده اند. این جماعت مجادلات درون دولت سرمایه داری یا کلاً طبقه سرمایه دار ایران بعلاوه کشمکش های متعارف درون طبقاتی سودجویانه و قدرت طلبانه جاری میان دولت های سرمایه داری و به طور مشخص دولت ایران و امریکا را فرصتی برای تحقق اهداف خود دیده اند. آنان

در همین راستا عزم جزم کرده اند که از گوشت و پوست و خون توده های کارگر ایران مایه بگذارند و حاکثر سوء استفاده را بنمایند. در کنار این جماعت فرصت طلب دکاندار با خیل کثیری از کارگران نیز مواجه هستیم که زیر فشار دیکتاتوری و سرکوب و فقر و گرسنگی و همه اشکال ذلت، به شدت احساس فروماندگی و بی قدرتی می کنند و از شدت ضعف به هر حشیشی توسل می جویند. سندیکاسازی در حال حاضر ترکیبی از این دو عنصر واقعاً نامتجانس است. یکی از شدت سیه روزی خود را قادر به اعمال قدرت نمی بیند و دیگری تا مغز استخوان فرصت طلب است و مصمم شده است تا جایی که می تواند از آب گل آلود ماهی بگیرد. این مسأله امروز به حالتی در آمده است که با همه پوچ و هیچ بودنش به طور واقعی مشکلاتی را بر معضلات همیشگی سر راه سازمانیابی ضد سرمایه داری مبارزات کارگران اضافه کرده است. قبل از هر چیز می رود تا به میزان برد و توان خود، جنبش کارگری را در باتلاق مجادلات میان بخش های مختلف سرمایه جهانی غرق سازد. این واقعیتی است که هیچ کارگر آگاه و شرافتمندی نمی تواند نسبت بدان حداکثر حساسیت را نشان ندهد. توده های کارگری که سالیان دراز در آتش همه جا شعله ور استثمار و بربریت و سرکوب سرمایه خاکستر شده اند امروز همه حثیثت، اعتبار و مبارزاتشان بازیچه باج خواهی و اعمال شرارت هر چه هولناک تر این دولت و آن دولت، این اتحادیه و آن اتحادیه و این و آن جماعت سودجوی مردارخوار قرار گرفته است. یکی از سکوی منافع عظیم ترین قطب های سرمایه جهانی دعوی حمایت از وی سر می دهد و جنبش او را قرقگاه شکار و قدرت خود اعلام می دارد، دیگری که تمامی تاریخ موجودیت خود و اسلافش راه انداختن حمام خون علیه هر اعتراض او بوده است باز هم بیش از پیش فرصت را مغتتم می شمارد و کاسبکاری های کثیف رقیب را توجیه کشتار و سرکوب هر چه وحشیانه تر مبارزات روز او می سازد. در کنار این روند و همآمیز با آن، بازار مکاره ای از کاسبکاری های فرقه ای نیز همه جا به راه افتاده است که تجارت گران درون آن برای یافتن هر جیفه منافع سکتی به هیچ چیز رحم نمی کنند و بر سر هر چه شرف و اعتبار و آبروی چند ده میلیون کارگر اسیر دوزخ توحش جمهوری اسلامی بسیار بی محابا شلاق حراج فرود می آورند. آنچه این جماعت می کنند تا آنجا چندان بار و تهوع آور است که به راستی سخن گفتن در باره اش به نوبه خود تهوع آور است و به همین دلیل ما از پرداختن بدان چشم می پوشیم. مطلب را خلاصه کنیم. سندیکاسازی خود از بیخ و بن فروش جنبش کارگری به سرمایه است اما این مسأله در شرائط روز جامعه ایران ابعاد بسیار هولناک تری به خود گرفته است. پدیده سندیکاسازی بازار شنییی برای هر نوع فرصت طلبی و دکانداری و سودجویی و تسویه حساب های درون کل بورژوازی از دولت ها گرفته تا باندها و سکت ها و نوشتن این بازار به حساب جنبش کارگری ایران شده است!! همه بخش های بورژوازی در این بازار مافیائی دست به کار تجارت هستند و طبقه کارگر ایران به بدترین وجهی محکوم به پرداخت تاوان همه این سودجویی ها گردیده است.

سندیکاسازی هیچ افقی برای حل هیچ مشکلی از مشکلات کارگران ندارد و بر همین مبنی تا جایی که به مبارزه دراز مدت طبقه کارگر مربوط می شود شاید خطر چندانی برای جنبش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی این طبقه به حساب نیاید. اما این پدیده به هر حال خطری برای مبارزات روز کارگران و معضلی بر سر راه سازمانیابی این مبارزات علیه سرمایه است. دلیل این امر سوای آنچه گفتیم مشکل خاص جنبش کارگری در وضعیت روز است. جنبش کارگری ایران در موقعیت بسیار اسفباری قرار دارد. فشار سرکوب بسیار بالا است، قبلاً توضیح دادیم که

بخشی از طبقه سرمایه دار و نمایندگان سیاسی اش در رقابت با حریفان طبقاتی خود از سندیکاسازی دفاع می کنند. بخشی از سرمایه داری جهانی و اتحادیه های کارگری مزدور آن ها نیز همین فرصت طلبی را دنبال می نمایند، دولت سرمایه داری در تقابل با این رقابت جوئی ها باز هم فشار سرکوب و اعمال قهر بربرمنشانه خود علیه مبارزات کارگران را بالاتر و بالاتر می برد. فشار دیکتاتوری و قهر سرمایه باعث می شود که سندیکاسازی با تمامی ماهیت رفرمیستی و سازشکارانه اش به هر حال برای کارگرانی که شب و روز سرکوب می شوند و در گرداب فروماندگی دست و پا می زنند نوعی اعتبار و حیثیت کاذب کسب نماید. این مسائل دست در دست هم سبب می شوند که آنچه هیچ و پوچ است و گرهگشای هیچ چیزی نیست عملاً نقش سراب را به جای آب بازی کند و بخش هائی از کارگران زیر فشار ضعف و فروماندگی به دنبال آن راه افتند. پدیده سندیکاسازی از این لحاظ خطری برای مبارزات کارگران و معضلی بر سر راه سازمانیابی جنبش ضد سرمایه داری توده های کارگر است. طبقه کارگر ایران سوای سازمانیابی شورائی و سراسری ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی هیچ راه دیگری به سوی هیچ میزانی از موفقیت و آزادی و بهبود معیشت در پیش روی خود ندارد. هر مقدار پیروزی توده های کارگر ایران در هر قلمرو پیکار، برای هر نوع بهسازی وضعیت زیست و شرائط کار، برای هر میزان رفاه اجتماعی یا هر میزان کاهش بی حقوقی ها و تبعیضات و ستمکشی ها، همه و همه به مبارزه مستقیم سازمان یافته و شورائی علیه سرمایه و برای نابودی سرمایه داری گره خورده است. سندیکاسازی نه فقط سدی بر سر راه سازمانیابی ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی توده های کارگر، بلکه در همین راستا سدی بر سر راه جنبش کارگری برای تحمیل هر میزان مطالبات کارگران بر نظام سرمایه داری است.

فعالین جنبش لغو کار مزدی

مارس ۲۰۰۹